

بررسی عوامل ضعف و ناکارآمدی طبقات اجتماعی در دوره پهلوی اول



واحد علوم و تحقیقات

دکتر ادریس بهشتی نیا*

چکیده

این مقاله بر آن است تا نشان دهد تکوین ساخت دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران در دوره پهلوی اول و الزامات نوسازی اقتصادی و اجتماعی از یکسو و تقویت و گسترش فرهنگ سیاسی امریت - تابعیت در اثر سیاست‌های اقتدارطلبانه دولت پهلوی از سوی دیگر و نقشی که هر یک از این دو مؤلفه در باز تولید و استمرار دیگری داشته است، به‌عنوان عمده‌ترین موانع در شکل‌گیری یک ارتباط عقلانی و قانونی در رابطه میان دولت و طبقات اجتماعی، مانع از شکل‌گیری و نهادمندی نظام طبقاتی کارآمد در این برهه از تاریخ سیاسی ایران گردیده است.

کلید واژه‌ها

طبقات اجتماعی، ساخت سیاسی، فرهنگ سیاسی، نوسازی، دولت مطلقه و پاتریمونالیسم.

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷

در واقع باید گفت که ساخت قدرت در هر جامعه‌ای در پیوند با فرهنگ سیاسی آن جامعه نشانگر میزان ظرفیت‌های واقعی آن نظام برای توسعه سیاسی است. به‌عنوان مثال، فرهنگ سیاسی تابعیت در ایران که دارای مؤلفه‌های مختلفی از جمله فرصت‌طلبی، انفعال و کناره‌گیری، اعتراض پنهان و ترس می‌باشد، گرچه ریشه‌های عمیق و گسترده‌ای دارد، اما خود توسط نوع رابطه عمومی و شیوه اعمال قدرت، حفظ یا تقویت می‌شود و در بحث ما در ارتباط با عوامل ناتوانی طبقات اجتماعی در ایفای نقش سیاسی خود در برابر حکومت پهلوی، این جنبه از بحث فرهنگ سیاسی تابعیت، یعنی تشدید آن به‌وسیله ساخت قدرت، اهمیت پیدا می‌کند.^(۱) در واقع فرهنگ تابعیت و انقیاد به‌معنای مدرن کلمه، در متن روابط قدرت و پیدایش ساخت دولت مدرن معنای بارزتری یافته است، زیرا در چنین ساختی اصولاً مفهوم مشارکت سیاسی معنا پیدا می‌کند که در نظام پاتریمونالیسم قدیم، وفاداری فرد معطوف به چهارچوب‌های کوچکتر مانند خانواده، صنف و فرقه مذهبی بود که همین وفاداری نیز مانع تکوین وفاداری در سطح دولت ملی شده بود. از سوی دیگر، ساخت دولت مطلقه نمی‌تواند رقابت و مشارکت سیاسی را تحمل کند و از همین‌رو به‌سازمان‌ها و تشکل‌های مستقل، اجازه تکوین نمی‌دهد. در نتیجه قشرهای واجد آگاهی سیاسی به‌تدریج به‌عدم فعالیت، انزوا و سیاست‌گریزی کشانده می‌شوند. در این میان، تنها کسانی از سیاست کناره‌گیری می‌کنند که بدین نیستند، بلکه مشارکت‌کنندگان نیز نگرش بدبینانه‌ای دارند. اینک پس از این مقدمه کوتاه سعی می‌کنیم به‌شکل بارزتر و مشخص‌تری به‌بررسی ساخت دولت و تأثیر آن بر فرهنگ سیاسی در دوران پهلوی بپردازیم و سپس وضعیت طبقات و جایگاه آنها را در ارتباط با نظام سیاسی پهلوی اول مورد بررسی قرار دهیم.

نگاهی به‌ساخت دولت و تأثیر آن بر فرهنگ سیاسی در دوران پهلوی اول

آنچه در ارتباط با ساخت و ماهیت دولت در ایران مطرح شده در واقع منبعث از ویژگی‌های تاریخی، جغرافیایی، اقلیمی و اجتماعی بوده که متناسب با آن ساختار دولت در ایران را تشکیل داده و معمولاً استمرار بخشیده است. در واقع آنچه که باعث استمرار عناصری از این ساختار در تاریخ سیاسی طولانی ایران شده بحث دیرپایی عناصر فرهنگ سیاسی است که متناسب با این ساختار شکل گرفته و خود را باز تولید نموده است. در حقیقت گفتمان‌های سیاسی در ایران حاصل تعامل ساخت دولت و فرهنگ سیاسی بوده‌اند که توسط همان ساخت به‌همراهی نهادها و ساختارهای دیگری تولید و معمولاً در طول زمان استمرار یافته‌اند. به‌عنوان مثال، بسیاری از اندیشمندان تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران معتقدند که پاتریمونالیسم سنتی، گفتمان مسلط در ایران پیش از ظهور فشارها و نفوذ غرب وجود داشته که در قالب جنبش اصلاحات دوران قاجاریه و نهضت مشروطیت ظهور نمودند.^(۲) در نگاه این اندیشمندان، پاتریمونالیسم سنتی ایران به‌طور کلی بر اقتدار و اطاعت مطلقه، پدرسالاری سیاسی، قداست دولت و رابطه مستمر آن با خدا، رابطه میان حکام و علمای دین و ساختار عمودی یک‌جانبه، غیرمشارکتی و غیررقابتی تأکید می‌گذاشت.

در یرتو پاتریمونالیسم سنتی ایران، فرهنگ سیاسی و کردارهای اجتماعی و نیز روابط قدرت در درون ساختار دولت پاتریمونالیستی شکل می‌گرفت. در فرهنگ سیاسی پاتریمونالیستی، حاکم ایده‌آل همچون قهرمان

دانشگاه خوارزمشاه
شماره ۹، زمستان ۱۳۷۱
شیراز

شخصیتی مقدس تصور می‌شود که منشأ همه خیرات است، اما در عمل این فرهنگ فضایی از بدگمانی و بی‌اعتمادی در میان اتباع و بین حکام تولید می‌کرد. در واقع نهاد خانواده و مذهب هر دو اقتدارمدار و پدرسالارانه بودند تنها نهادهای جامعه‌پذیری محسوب می‌شدند، در نتیجه فرهنگ پاتریمونیالیستی مستمراً توسط آنها و در رأس آن دو، نهاد دولت، بازتولید می‌شد. با این حال عناصر فرهنگی از خصلت ماندگاری چشمگیری برخوردارند و تنها به تدریج و در درازمدت فرسایش می‌یابند. برخی پژوهشگران از دولت پهلوی به دلیل تمرکز منابع قدرت و تلاش برای ایجاد تحولات اجتماعی و اقتصادی نوین در ایران تحت عنوان دولت مطلقه مدرن نام برده‌اند. هرچند که ماهیت دولت مطلقه مدرن پهلوی با تأیید بسیاری از نویسندگان تفاوت‌های بسیاری با همتای غربی خود دارد، لیکن به دلیل برخی کار ویژه‌های مشابه معمولاً از آن تحت همین عنوان نام برده می‌شود. در واقع باید توجه داشت که ساختار دولت مطلقه پهلوی گسست کاملی نسبت به گذشته نبوده است و دلیل صحبت از گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی در ابتدای بحث نیز همین تداوم عناصر فرهنگ و برخی ابعاد ساختار سیاسی پاتریمونیالیسم است که در درون گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی نیز تولید شده و بخش عمده‌ای از درونمایه‌های آن را تشکیل می‌دهند. به اعتقاد برخی از نویسندگان گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی مهمترین گفتمان سیاسی مسلط در ایران قرن بیستم بوده است. این گفتمان نیز مجموعه پیچیده‌ای از عناصر مختلف از جمله نظریه شاهی ایرانی، پاتریمونیالیسم سنتی، گفتمان توسعه و نوسازی به شیوه مدرنیسم غربی، قانون‌گرایی و مردم‌گرایی بوده که در طی زمان ترکیبات بیشتری پیدا کرده است.

در این گفتمان بر اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنیستی، ناسیونالیسم ایرانی، مرکزیت سیاسی، مدرنیسم فرهنگی، سکولاریسم و توسعه صنعتی تأکید می‌شده و در واقع دولت مطلقه‌ای که در پرتو این گفتمان ظهور کرد، در پی آن بود تا جامعه و اقتصاد ایران را از صورت‌بندی سنتی و ماقبل سرمایه‌دارانه به صورت‌بندی مدرن و سیاستمدارانه عبور دهد و از این حیث برخی کارویژه‌های زیربنایی در حوزه نوسازی اقتصادی و اجتماعی به عمل آورد. البته چون اجزای این‌گونه سیاست‌ها نیازمند تمرکز ابزارها و منابع قدرت سیاسی در دست دولت مطلقه بود، از سوی دیگر موجب انقیاد نیروهای اجتماعی و سیاسی شد و در واقع در گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی چندان جایی برای مشارکت و رقابت سیاسی وجود نداشت. دولت مطلقه پهلوی اگرچه در چهارچوب تلاش برای نوسازی اقتصادی و اجتماعی نیازمند تمرکز منابع قدرت و اعمال مستبدانه آن بر جامعه و نیروهای اجتماعی بود، لیکن همان‌گونه که اشاره کردیم به دلیل استمرار بسیاری از شرایط و ویژگی‌های استبدادی و سنتی دولت در ایران در ساختار خود برخلاف دولت‌های مطلقه در غرب دارای میزان استقلال گسترده‌ای از طبقات و اقشار فعال جامعه بود و به‌عنوان مثال حتی هیچ‌گونه وقعی به انتظارات و خواسته‌های اقشار روشنفکر جامعه و طبقات مدرنی که خود در گسترش آنها نقش اساسی ایفا کرده بود، نمی‌نمود.

با توجه به همین ویژگی‌هاست که برخی از نویسندگان حتی در کاربرد عنوان دولت مطلقه مدرن برای دولت نوساز پهلوی با احتیاط بسیار عمل می‌نمایند. در واقع رضاشاه در فقدان شرایط اقتصادی و اجتماعی مناسب در امر یکپارچگی ملی نمی‌توانست در انجام کار ویژه‌های ملت‌سازی موفق باشد و به‌این خاطر بود که با هدف فائق آمدن

بر ضعف‌های تاریخی و اجتماعی به‌سرکوب و حذف نیروهای اجتماعی متوسل گردید. عبور ناموفق از فرایند ملت‌سازی در زمان او و استقرار حکومت مرکزی متمرکز از طریق یکپارچه‌سازی اجباری موجب باعث شد تا از ظهور گروه‌های متنوع سیاسی خارج از حاکمیت جلوگیری به‌عمل آید.^(۵) البته باید توجه داشت که اتوکراسی ایرانی پهلوی، پس از بیش از دو قرن زوال دولت از هنگام صفویه و ناتوانی‌اش در استقرار یک دستگاه دولتی مؤثر و کارا جهت کنترل و نوسازی جامعه، بنا به تحلیل تیم مک دانیل^(۶) با شروع از مواضع ضعیف به‌جای نوسازی از طریق جامعه، باید از بالا و علیه آن وارد عمل می‌شد، چون نه در میان طبقات اعیان پایگاه اجتماعی داشت و نه در میان تجار شهری یا نخبگان صنعتی، در واقع همان‌طور که دکتر بشریه متذکر می‌شود درخواست‌های عمده انقلاب مشروطه یعنی حکومت قانون و پارلمان و مشارکت آزاد گروه‌ها در زندگی سیاسی، با تکوین ساخت دولت مطلقه غیرقابل اجرا شدند ولی خواست‌های دیگر آن به‌ویژه اصلاحات بوروکراتیک و مالی و آموزشی، نوسازی فرهنگی و نوعی ناسیونالیسم ایرانی، در نتیجه تکوین ساخت دولت مطلقه مجال تحقیق یافتند و در واقع از مجلس ششم به‌بعد نهادهای برآمده از مشروطیت نیز در دوران ساخت دولت مطلقه ادغام شدند و در مقابل، قوه مجریه، دربار و ارتش به‌عنوان مراکز اصلی قدرت سیاسی پدیدار گردیدند.^(۷)

به‌قول آبراهامیان، ساختار ایجاد شده توسط رژیم رضاشاه به‌رغم نهادهای مؤثر، بی‌نات و فاقد پایگاه طبقاتی کارآمد و تکیه‌گاه‌های اجتماعی مطمئن و لذا بنیان‌های مدنی بود و دولت وی «قوی بود، زیرا وسایل نیرومند استبداد را در اختیار داشت، اما ضعیف بود، چون نتوانست نهادهای استبدادیش را بر ساختار حقیقی استوار سازد».^(۸)

در ارتباط با تأثیر ساختار اقتدارگرایانه دولت پهلوی بر تقویت و استمرار فرهنگ سیاسی تابعیت در جامعه ایران با توجه به فقدان بنیان‌های مدنی و تقویت وسایل استبداد نیز باید به‌این نکته توجه داشت که به‌دلیل عدم امکان مشارکت و ایجاد تشکل‌های مستقل همان‌گونه که اشاره شد، قشرهای واحد آگاهی سیاسی خصوصاً طبقه متوسط مدرن که گروه کثیری از آن را روشنفکران و تحصیل‌کردگان حشد تشکل می‌دادند و حتی بعضاً در میان آنان نخبگان نزدیک دربار هم وجود داشت، به‌تدریج به‌عدم فعالیت، اروا و سیاست‌گریزی کشیده می‌شوند. در این میان، فقط کسانی که از سیاست کناره‌گیری می‌کنند نسبی هستند، سکه مشارکت‌کنندگان نیز نگرش بدبینانه‌ای دارند. در واقع هرچه افراد در زندگی سیاسی بیشتر مشارکت می‌کنند، بیشتر نگرش‌های بدبینانه پیدا می‌کنند. زونیس^(۹) این رابطه را به‌صورت جدول شماره ۱۶ حاشی داده است:

جدول شماره ۱ - رابطه میزان بی‌اعتمادی و فعالیت سیاسی

بی‌اعتمادی	فعالیت کم	فعالیت زیاد
زیاد	۴۳/۲	۵۸
کم	۵۶/۸	۴۱
کل	۱۰۰	۱۰۰
تعداد	۸۸	۹۹

1. Tim Mc Daniel
2. M. Zonis

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۷۸
۴

همچنين در دوره مذکور، هرچه سال‌هاي خدمت سردمداران سياسي افزايش مي‌يابد، سطح بي‌اعتمادی و بدبینی آنها بالاتر می‌رود.

(۱۰) جدول شماره ۲ - تأثیر سال‌هاي خدمات سياسي در میزان بي‌اعتمادی به درصد

بي‌اعتمادی	۱-۲	۳-۱۰
زیاد	۳۸/۶	۵۱/۴
متوسط	۲۷/۱	۲۲/۹
کم	۳۴/۳	۲۵/۷
کل	۱۰۰	۱۰۰
تعداد	۷۰	۳۵

بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به قدرت سياسي، به‌عنوان یکی از ویژگی‌هاي اساسی فرهنگ سياسي تابعیت، واکنشی در برابر قدرت مطلقه و عمودی به‌شمار می‌رود. به‌علاوه ترکیب اغتشاش‌آمیز سمبل‌هاي سنتی و مدرن در نهادها و رویه‌هاي سياسي، پیش‌بینی اعتمادآمیز را دشوار می‌سازد. وست وود^۱ درباره احساس عدم امنیت سياسي در ایران گفته است: «داشتن خطوط و شبکه‌اي از اتحاد و ارتباط در جهات مختلف، مانع از آن می‌نود که فرد در نتیجه تحولات متزوی شود و در معرض خطر قرارگیرد و اما جستجوی این وضع آرمانی، همگان را در وضع مخاطره‌آمیزی قرار می‌دهد»^(۱۱).

همچنین بر طبق تحلیل زونیس، هرچه فرد بیشتر در نظام سياسي مشارکت می‌کند و قدرت بیشتری به‌دست می‌آورد، سطح احساس عدم امنیت و در نتیجه بدبینی و بی‌اعتمادی‌اش افزايش می‌يابد. بدین‌سان قدرت احساس عدم امنیت و بی‌اعتمادی به‌وجود می‌آورد، زیرا روند قدرت مقید به‌نهادهای و قواعد مشخص نبوده، بلکه تابع امر قدرت‌مندان خواهد بود. در واقع از نظر تاریخی به‌نظر می‌رسد که فرهنگ سياسي آمریت - تابعیت سنتی در ایران، در نتیجه پیدایش خرده فرهنگ‌هاي سياسي متعارض در طی قرن بیستم، تقویت شده باشد. در جامعه‌اي که بخشی از جمعیت نتواند بخش دیگری را تحمل کند طبعاً نمی‌توان انتظار داشت که فرهنگ آمریت سست گردد و فرهنگ سياسي باز و ساخت دموکراتیک جای آن را بگیرد. شکاف عمده‌اي که ویژگی اجتماعی - فرهنگی ایران در قرن بیستم بوده و تحمل گروه‌هاي اجتماعی را نسبت به یکدیگر بسیار دشوار ساخته، شکاف میان گروه‌هاي سنت‌گرا و مدرنیست بوده است. از اینرو ایدئولوژی رسمی حکومت، بیشتر درصدد برتری بخشیدن به‌خرده فرهنگی در مقابل خرده فرهنگ دیگر بوده تا ایجاد وفاق و اجتماع ملی. در واقع یکی از ویژگی‌هاي عمده ساخت دولت مطلقه، تلاوم فرهنگ نگرش مطلق‌اندیش در بین حکام سياسي بوده است. از همین‌روی رواج این فرهنگ سياسي در ایران دوران پهلوی پشتوانه عملکرد ساخت قدرت و حذف طبقات و نیروهاي اجتماعی در صحنه

دانشنامه
سیاسی و اجتماعی
۱۳۸۷

پیش
۴۲

تضمیم گیری‌های سیاسی بوده است.

نگاهی به وضعیت طبقات و تعامل آنها با ساخت سیاسی در دوران پهلوی اول

افزایش جمعیت، تحرک اجتماعی و ایجاد مؤسسات اجتماعی، آموزشی و صنعتی گسترده در کشور در زمان حکومت پهلوی، همراه با تغییرات اساسی دیگر، نظام اجتماعی را دگرگون ساخت، به نحوی که طبقات در سال‌های سلطنت پهلوی دوم با زمان روی کار آمدن مظفرالدین شاه تفاوت فاحشی داشتند. وجه اساسی این دوران جایگزینی تدریجی روابط ارباب - رعیتی با رابطه سرمایه‌داری و حذف طبقه سنتی حاکم یعنی زمین‌داران و تضعیف روحانیون و زمینه‌سازی در جهت ایجاد شرایط برآمدن اقشار و طبقات جدید بود.^(۱۲) اما به‌طور کلی جامعه فاقد نهادهای سیاسی و دموکراتیک بود، به‌گونه‌ای که نهادهای مشارکت قانونی که ضامن حیات جامعه‌ای قانونمند و مشروع هستند، بخصوص مجلس، احزاب، سندیکاها و مطبوعات هیچ‌گونه نقشی در پویش تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بازی نمی‌کردند. در واقع رضا شاه در ۱۶ سال سلطنت خود به‌جای اینکه از برخورد اندیشه‌های تجددگرایانه با تفکرات سنتی جامعه در ایجاد فضای باز سیاسی کمک بگیرد و از ظهور طبقات جدید دیوتیان و تحصیل‌کردگان بیشترین استفاده را در تحولات سیاسی و اجتماعی ببرد، آنها را در تعارض و تقابل شدید با نیروهای سنتی قرار داد که حاصل اعمال این سیاست چیزی جز تمرکز قدرت تمام‌عیارتر شخص شاه نبود.^(۱۳)

به‌طور کلی در ارتباط با ریشه‌یابی عوامل ناتوانی طبقات اجتماعی در عصر پهلوی اول در ایفای یک نقش مستقل و تأثیرگذار در فضای سیاسی و اجتماعی ایران به‌نظر می‌رسد در ابتدا اشاره‌ای به ویژگی‌های اصلی دولت مطلقه پهلوی داشته باشیم. با توجه به‌این مسئله در ادامه بحث به‌طور خلاصه به‌برخی از این ویژگی‌ها اشاره می‌نماییم.

۱- تمرکز قدرت سیاسی و شخصی شدن قدرت

از عناصر و شاخص‌های اصلی ساخت مطلقه دولت مدرن، تمایل قدرت سیاسی به‌تمرکز بیشتر و شخصی شدن قدرت است. در دولت‌های مطلقه، قدرت سیاسی در انحصار سلطان و اقلیتی از نخبگان وفادار به‌شاه است. شخص حاکم تجلی و سمبل دولت است و دولت با شخص حاکم یکسان انگاشته می‌شود. بدیهی است که تمرکزگرایی سیاسی و شخصی شدن قدرت مانع توسعه سیاسی می‌شود. توسعه سیاسی نیازمند توزیع قدرت سیاسی، گردش نخبگان و پاسخ‌گویی مسئولان به‌نیروهای اجتماعی و مردم است، در حالی که ساخت مطلقه دولت مدرن با ویژگی‌های فوق مانع توسعه سیاسی می‌شود. شخصی شدن قدرت هیچ نوع نظارت عمومی را بر نمی‌تابد و تمرکز قدرت، قیادت شخصی حاکم را در پی دارد.

در عصر رضا شاه مهم‌ترین مشخصه، شخصی شدن قدرت بود که در پیوند با ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی معنا می‌یافت. این پیوند خود برخاسته از این منطق سیاسی بود که رژیم به‌علت فقدان پایگاه مشروعیت قانونی، کاریزماتیکی و سنتی ناگزیر به‌ساخت منبعی مشروعیت‌بخش بود. بدین‌سان اسطوره‌سازی ملی به‌مهم‌ترین جزء

نظام سلطنتي رضا شاه بدل شد تا از اين طريق تمرکز قدرت در سايه شخصي شدن سياست نمود بهتري يابد. در نيمه دوم حکومت رضا شاه، پاتريمونياليسم در پرتو ناسيوناليسم ايراني زنده شد. دستگاه‌هاي مختلف دولت با هدف تقدس بخشيدن به شخصيت شاهانه رضا شاه و بزرگ جلوه دادن اقدامات تأميني او ملي گرايي را به تاريخ و فرهنگ پر افتخار ايران باستان پيوند زدند تا از اين طريق، محدوديت‌هاي اعمال قدرت شاه در ايده پدرسالارانه وطن زابل شود. رضا شاه «پدر ايران» را که در توصيف قداست کورش به کار مي‌رفت، حربه مناسبي براي تقدس بخشيدن به اعمال خود مي‌ديد شخصي شدن قدرت در دولت رضا شاه که عدم استقلال و غيررسمي شدن سياست را در پي داشت، مانع از نهادينيگي قدرت در حوزه‌هاي حقوقي و اجرايي بود. در دولت رضا شاه دستگاه ديواني و امروزي و همچنين نظام حقوقي مدني که تقليدي از نظام حقوقي کشورهاي غربي بود، شکل گرفت، اما با وجود اين آثار شوم قدرت شخصي، مانع اصلي تبديل اين دستگاه دولتي به ساختاري غيرشخصي و بي طرف بود.

شخصي شدن قدرت در عرصه سياست‌هاي رسمي دولت، عرصه غيررسمي سياست يعني بستر شکل گيري توسعه سياسي را به مراتب به شکلي گسترده تر متأثر ساخته بود. رضا شاه به تبع اين خودمداري در عرصه قدرت، نهادهاي مدني را به مثابه دشمن، خائن، رقيب و مانع توسعه ايران مي‌دانست و از همين رو ترس و ناامني را ترويج مي‌کرد. در مورد اقدامات دولت رضا شاه در سرکوب نهادهاي مدني بسيار سخن سرايي شده است و لزومي به تکرار مباحث ندارد، اما با وجود اين همين بس که در دوره زمامداري وي هيچ کونه نهاد مدني فرصت رشد و شکوفائي نيافت.

۲- غيررسمي شدن سياست

از مشخصات ديگر دولت‌ها و نظام‌هاي سياسي مطلقه، غيررسمي شدن سياست و فرايندهاي اتخاذ تصميمات سياسي و اجتماعي عمده است، يعني به جاي آنکه نقش‌ها و نهادهاي سياسي مانند مجلس به اتخاذ تصميمات به شکل رسمي بپردازند، تصميم گيري به شخص شاه و محافل بسيار نزديک وي محدود مي‌گردد. در نظام‌هاي سياسي دموکراتيک، نمايندگان پارلمان‌ها و نهادهاي مدني مانند احزاب و گروه‌هاي سياسي، اجتماعي و اصناف در حوزه مدني بر تصميم گيران حکومتي مؤثر واقع مي‌شوند.

در عصر پهلوي به دليل تمرکز قدرت سياسي و منابع قدرت، تصميم گيري در انحصار شاه و محافل نزديک به وي بود. رضا شاه و فرزندش چهارچوب تشريعاتي حکومت مشروطه و قلب آن يعني مجلس را از بين نبردند، اما آن را به تشکيلات فرمايشي بدل کردند که تنها وظيفه اش، تصويب دستورها و فرامين آنها بود. رضا شاه با مداخله در انتخابات مجلس از طريق پليس سياسي و تشکيلات وزارت کشور از مجلس هفتم به بعد، حتی از ورود و انتخاب يک نماينده مخالف هم جلوگيري کرد.

دربار به عنوان مهم ترين مرکز اعمال قدرت، محل تجمع نهادها و گروه‌هاي غيررسمي سياست بود که به علت پيوند اقتصادي با اين مرکز و وابستگي به آن از مهم ترين حاميان سلطنت بودند. رضا شاه با واگذار نمودن امتيازات اقتصادي به افراد و گروه‌هاي خاصي سعی در ايجاد رابطه‌اي ملوک الطوائفي و پدرسالارانه با آنها داشت.

فصلنامه حقوق و سياست
شماره ۹، پاييز ۱۳۸۷

شماره ۹
پاييز ۱۳۸۷

این رابطه ساختاری را برخی از نویسندگان به‌یروی از گونه‌شناسی ماکس وبر از نظام‌های سنتی، کلیتالسیسم نام نهاده‌اند. کلیتالسیسم یکی از انواع روابط پاتریمونیالی است که در آن روابط حامی - پیرو در سطوح مختلف با محوریت وفاداری به‌شاه در عوض اعطای پاداش صورت می‌گیرد. کلیتالسیسم که منعکس‌کننده رفتار سیاسی سنتی و غیرعقلانی است به‌فرایندی اشاره دارد که در آن گروه‌بندی‌های طبقاتی، حزبی و حرفه‌ای از بالاترین تا پایین‌ترین رده‌های ثروت و قدرت سیاسی بر پایه احترام و وفاداری به‌شاه عمل می‌کنند.

۳- سطح پایین نهادمندی سیاسی و مدنی

نهادمندی سیاسی و مدنی بخش جداناپذیر از فرایند نوسازی و توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. در اثر فرایند نوسازی، ساخت جامعه پیچیده می‌گردد و شکاف‌های مختلف طبقاتی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پدیدار می‌شوند و از دل این شکاف‌ها، نهادها و نیروهای اجتماعی و سیاسی ظهور می‌کنند که طبیعتاً این نیروها و گروه‌ها، خواستار مشارکت و آزادی‌های سیاسی خواهند شد. نهادمندی سیاسی بدین معناست که تصمیم‌گیری‌ها در قالب نهادهای مسئول با ترتیبات قانونی لازم، اتخاذ گردد و روابط شخصی بدون ضابطه اولویت یابد.

در دوره پهلوی، اولویت به‌نوسازی اقتصادی و انباشت قدرت داده شد و مشارکت سیاسی فراموش گردید. از آنجا که نظام سیاسی پهلوی خود را با تحولات ناشی از نوسازی اجتماعی و اقتصادی و پیدایش گروه‌های سیاسی مواجه می‌دید، ضرورت نهادسازی سیاسی از بالا احساس شد، در این راستا احزاب، کلوپ‌ها و تشکیلات سیاسی وابسته شکل گرفتند، لیکن این نهادها، فاقد استقلال عمل و اسیر روابط شخصی بودند. هدف از ایجاد این نهادهای نمایشی، تحکیم ساخت مطلقه دولت پهلوی بود. در عصر پهلوی، گروه‌های اجتماعی غیررسمی مانند دروه‌ها و کلوپ‌ها محافل در خدمت تحکیم قدرت مطلقه پهلوی بودند. سرکوب سیاسی گروه‌ها و نهادهای مدنی مستقل باعث شد تا این تشکیلات به‌فعالیت‌های زیرزمینی متمایل شوند.

۴- اختناق و سرکوب سیاسی

اختناق و سرکوب سیاسی نیروهای مخالف در دولت‌های مطلقه، نتیجه مستقیم تمرکز و شخصی شدن قدرت سیاسی است. دولت‌های مطلقه با انحصاری کردن منابع اجبار همچون ارتش و نیروهای امنیتی و همچنین منابع اقتصادی، نظام اداری و آموزشی و قضایی به‌قدرت فزاینده‌ای دست می‌یابند و در ورای طبقات و نیروهای اجتماعی قرار می‌گیرند که در مقابل مطالبات آنها، پاسخگو نخواهند بود. بدیهی است که اختناق و سرکوب سدی در مقابل مشارکت و رقابت سیاسی نیروهای سیاسی و اجتماعی و جریان اطلاع‌رسانی توسط نهادهای مدنی است.

رضا شاه به‌بهبانه حفظ امنیت عمومی و تکوین بستر مناسب برای زندگی افراد و گروه‌ها، نهادهای آزادی‌خواه را سرکوب کرد. به‌نوشته مخبرالسلطنه هدایت که خود از بازیگران و نخبان حکومتی دولت رضا شاه بود، رضا شاه برای هیچ‌کس امنیت قائل نبود و به‌احدی جز چاپلوسان و چاکران رحم نمی‌کرد. او مخالفان سیاسی خود را با حربه‌های مختلف از میان برداشت و یا به‌خانه‌نشینی و تبعید ناچارشان ساخت و حتی به‌دوستان نزدیکش هم

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، بهار ۱۳۸۷

شور

رحم نکرد، تیمور تاش، نصرت‌الدوله، سردار اسعد، تدین و تمام سینتزن‌های پای علم جمهوری و تغییر سلطنت یکی‌یکی پاداش خدمت گرفتند.

به‌گفته فخرالدین عظیمی، منش تحقیرآمیز حکومت رضا شاه، سوءظن به‌همه و گرایش‌های خشن سیاسی این حکومت، کلیه سیاستمداران لایقی را که به‌حد کافی نوکر مآب نبودند، به‌گونه‌ای مؤثر از صحنه بیرون راند. رضا شاه از همان نخست، آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی را زیر پا گذاشت و بساط پلیس سیاسی را در سراسر کشور گسترش داد. شهربانی که طبق قانون، ضابط دادگستری بود به‌نیرومندترین ابزار برای ترور، اختناق و انواع جنایت‌ها تبدیل شد و اساس فعالیت خود را بر زیر پا نهادن قانون، سلب امنیت، جنایت، شکنجه و تفتیش عقاید بنا نهاد.

۵- ناسیونالیسم به‌مثابه یک ایدئولوژی

ناسیونالیسم از لوازم فرایند دولت و ملت‌سازی است. دولت‌های مطلقه از ناسیونالیسم به‌عنوان ابزار مؤثر در جهت یکپارچگی سیاسی و اجتماعی، تمرکز اداری و سیاسی و حفظ تمامیت ارضی بهره جستند.

در عصر پهلوی، ناسیونالیسم از نوع ارتجاعی شونیستی و پدرمابانه بود. رضا شاه ناسیونالیسم را وسیله مناسبی برای تقدس بخشیدن به‌اعمال سرکوب‌گرایانه خود می‌دید. صحنه‌پردازی و زنده کردن واقعیات ایران باستان که شاهنشاه را در رأس جامعه قرار می‌داد، در قالب یک طرح کوتاه‌مدت نمی‌گنجید، از اینرو وی با اعتماد به‌نفس برای متحول ساختن جامعه و گفتمان حاکم بر آن، اقدامات ساختاری را با هدف شخصی کردن قدرت در پیش گرفت. اولین اصلاحات در ساختار آموزشی مدارس اعمال شد. در سال ۱۳۱۱ «دایره تنویر افکار عامه» در وزارت آموزش و پرورش تأسیس شد و کل ساختار آن را تحت تأثیر قرار داد. این دایره وظیفه داشت تا محتوای تمامی کتب درسی را با هدف احیای هنجارهای اجتماعی و سیاسی ایران باستان و تقدس بخشیدن به‌نظم سلسله مراتبی جامعه که در آن شاه ارباب و مردم رعیت به‌شمار می‌رفتند، متحول کند.

برخی دیگر از تلاش‌های دولت در عصر رضا شاه، در حوزه ادبیات بود. رضا شاه، مورخین را واداشت تا تاریخ ایران را بازنویسی کنند و در آن تاریخ پس از اسلام را که ایران به‌اشغال اعراب در آمد، از اهمیت انداخته و در عوض دوران تاریخ قبل از اسلام را که در حدود قرن پنجم قبل از میلاد آغاز می‌شد، پرشکوه و جلال جلوه‌گر سازند. از نظر وی موضوع دائمی و اصلی تاریخ‌نویسی در ایران می‌بایست حول محور این گزاره اصلی متمرکز می‌بود که «ایران فقط هنگامی نیرومند است که شاه نیرومندی داشته باشد».

بدین‌سان خواست‌های رضا شاه در نیمه دوم حکومت او، از یک ناسیونالیست ایرانی افزون‌تر بود. اقدامات او برای ایران شدیداً جنبه شخصی داشت و ناسیونالیسم ایران برای رضا شاه پایگاهی جهت شخصی شدن قدرت بود.

ناسیونالیسم ایرانی تنها پایگاهی بود که به‌فرهنگ پاتریمونیکال ایران باستان اشاره داشت. اقدامات شخصی رضا شاه در برخورد با نیروهای ملی‌گرا، این مسئله را آشکار ساخت که ناسیونالیسم برای وی حربه‌ای جهت شخصی کردن قدرت و پیش بردن امیال و آرزوهای شاهانه است.^(۱۴)

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷

شیراز
شهرت

با توجه به طرح این ویژگی‌ها در دولت مطلقه پهلوی به خوبی مشخص است که این ساختار سیاسی به هیچ وجه امکان شکل‌گیری یک نظام طبقاتی منسجم و کارا را نه تنها فراهم نمی‌کرد، بلکه غیرممکن نیز می‌ساخت.

نگاهی به ساختار طبقاتی و تعامل آن با دولت پهلوی اول

اگر بخواهیم رابطه طبقات و ساختار سیاسی دولت مطلقه پهلوی را از منظر اقتصاد سیاسی مورد بررسی قرار دهیم، در واقع باید گفت (۱۹۳۰م/ ۱۳۱۰ ش) دوره کلیدی گذار از توسعه وابسته ماقبل سرمایه‌داری عهد قاجار به توسعه وابسته سرمایه‌داری بعد از جنگ جهانی دوم است. بنابراین در این چهارچوب همان‌گونه که جان فوران^۱ اشاره می‌کند ماهیت و دامنه دگرگونی‌های اقتصادی و طبقاتی در ساختار اجتماعی از اهمیتی خاص برخوردار می‌باشد. جان فوران معتقد است با آنکه به‌داده‌های کاملاً موثق مربوط به این دوره دسترسی نداریم، اما موارد تاریخ‌نگارانه به قدر کافی وجود دارد که بتوانیم نقشه ساختار طبقاتی ایران در دوره بین دو جنگ جهانی را ترسیم کنیم. در ارتباط با طبقات روستایی، فوران معتقد است که دو وجه دیرپای تولید روستایی در روستاهای ایران وجود داشته است: کشاورزی سهم‌بری دهقانی و چادرنشینی شبانکارگی، این هر دو گرچه به‌وجودیت خود ادامه دادند، اما اولی تا حد زیادی دست نخورده باقی ماند، در حالی که دومی به‌خاطر سیاست دولت در تخت‌قاچاق کردن عشایر دستخوش دگرگونی و بحران جدی شد. در ارتباط با بحث زمینداری تحول کلیدی این دوره، انسجام و رشد بزرگ مالکی و پیدایش املاک پهناور با مالک غایب بود و رضا شاه خود با خرید و مصادره املاک وسیع در این زمینه پیش‌قدم شد. زمینداران با اعمال نفوذ در دربار توانستند قباله املاکی را که مالکیتشان بر آنها محرز نبود، به‌دست آورند.^(۱۵) در رابطه با عملکرد کلی کشاورزان هم باید گفت کشاورزی ایران در دهه (۱۹۳۰م/ ۱۳۱۰ ش) اساساً برای تأمین [معیشت] جمعیت و رشد کافی بوده، اما بهبود چندانی در کیفیت امر مشاهده نمی‌شود و در مقایسه با صنعت و نفت، سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص ملی مدام در حال تنزل بوده و از ۸۰-۹۰ درصد در سال (۱۹۰۰م/ ۱۲۷۹ ش) به‌حدود ۵۰ درصد برای سال‌های دهه (۱۹۳۰م/ ۱۳۱۰ ش) رسیده است. با توجه به این تحولات و ناکامی‌ها در بخش کشاورزی، طبقه زمیندار ایران از نظر ترکیب و قدرت در برابر دولت دستخوش تغییراتی شد. برخی از خاندان‌های زمینداران قدیمی و سران ایالات املاکشان را از دست دادند و در عوض، بازرگانان، مقاطعه‌کارها، امیران ارتشی، رده‌های بالای دستگاه دولتی و شخص رضا شاه زمین‌های زیادی را مالک شدند. به‌نوشته آبراهامیان «در فاصله سال‌های (۱۹۲۵-۱۹۴۱م/ ۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش) از ۵۰ عضو کابینه ۳۷ عضو در خاندان‌های اشرافی و نام و نسب‌دار به‌دنیا آمده بودند». تعداد زیادی از نمایندگان مجلس را نیز زمینداران تشکیل می‌دادند. اما آنچه تازگی داشت، کاهش نسبی قدرت سیاسی زمینداران به‌طور کلی بود. رضا شاه، عناوین اشرافی را لغو کرد و از نظر اقتدار سیاسی، نخبگان زمیندار را در مرتبه‌ای پایین‌تر از خود قرار داد.^(۱۶)

البته رضا شاه در عین حال برخی از خانواده‌های اشرافی را به‌خود جلب کرد، اما همان‌گونه که گفتیم آنها را هم از مقام زعامت محلی یعنی موقعیتی که در سراسر قرن سیزدهم داشتند و هم از نقشی که به‌عنوان طبقه حاکم کشور از اواخر انقلاب مشروطه بر عهده داشتند، عزل کرد. بسیاری را خلع ید، بعضی را مجبور به فرود

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، تابستان ۱۳۸۷

شماره ۹

زمین‌ها به‌قیمت ناچیز و سایرین را نه فقط از قدرت و اموالشان محروم کرد، بلکه آزادی، حیثیت و حتی جانشان را نیز گرفت.^(۱۷)

در خصوص سیاست رضا شاه در رابطه با ایالات نیز که بخش دوم شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری را در اختیار داشتند، بی‌شک تجربه شاق اسکان اجباری عشایر از سوی دولت نکته بسیار مهمی است که تأثیر خود را بر گرایش‌های قبیله‌ای و آگاهی سیاسی بر جای نهاد. رژیم پهلوی به‌جای آنکه با اعاده مشروعیت قوی بر عشایر حکومت کند با زور اسلحه یا تهدید بر آنها حکومت کرد.^(۱۸)

سرکوب موجب شد تا بسیاری از قبایل به‌آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در رابطه با مسیر کوچ، فرهنگ، رسوم و سنت‌ها و زبان جستجو کنند.

روشنفکران، روحانیون و طبقه‌های حاشیه‌ای را می‌توان، گروه‌ها یا طبقه‌های شهری قلمداد کرد که در دهه (۱۹۳۰م/۱۳۱۰ش) دیگر به‌مفهوم اکید کلمه طبقه‌های دست‌اندرکار این یا آن شیوه تولید شهری نبودند، بلکه در دو شیوه تولید سرمایه‌داری و خرده‌کالایی عضویت داشتند، در هر صورت در دوره رضا شاه وضعیت این سه طبقه نیز تا حد زیادی تغییر کرد. روشنفکران عمدتاً طبقه سرمایه‌دار و روحانیون طبقه مبتنی بر بازار (خرده‌کالایی) بودند، هر دوی اینها در ساختار اجتماعی شهری، گروه‌ها یا طبقه‌های بینابینی به‌حساب می‌آمدند، اما طبقه‌های حاشیه‌ای به‌راستی میان دو شیوه تولید تقسیم می‌شدند و به‌عنوان یک مادون طبقه در پایین‌ترین قاعده هرم جمعیت شهری نیز شهری قرار می‌گرفتند. وضعیت اقلیت‌های دینی ایران و زنان معمولاً به‌گونه‌ای بود که در برش ساختار طبقاتی قرار می‌گرفتند و نمی‌توان آنها را در طبقه خاصی جای داد.^(۱۹)

در واقع به‌یک تعبیر طبقه متوسط را می‌توان به‌دو گروه سنتی و جدید تقسیم کرد. طبقه متوسط سنتی را روحانیت و خرده‌بورژوازی شهری، یعنی تجار، پیشه‌وران و کاسبکاران تشکیل می‌دادند. روحانیت شیعه با خرده‌بورژوازی سنتی از قدیم‌الایام روابط دوستانه‌ای داشته است. به‌موازات کاهش کمی قشر روحانیون در پویس نو سازی صنعتی و آموزشی کشور شمار خرده‌بورژوازی، تحت تأثیر افزایش و گسترش شهرها روز به‌روز افزایش یافت.^(۲۰)

در واقع سیاست‌های رضا شاه در ارتباط با روحانیت یک جنگ تمام‌عیار مذهب‌زدایانه بود که به‌قول آبراهامیان در جبهه‌های زیادی جریان داشت. داور، وزیر دادگستری رضا شاه، حقوقدانان دارای تحصیلات جدید را جانشین قضاتی کرد که اغلب روحانی بودند. او متون اصلاح شده قانون مدنی فرانسه و قانون جزای ایتالیا را با آنکه در مواردی با احکام قرآن تضاد داشتند، تهیه کرد. داور همچنین امتیاز پرسود ثبت اسناد رسمی را از روحانیون گرفت و به‌دفا تر و محاضر غیرمذهبی سپرد، سلسله مراتبی از دادگاه‌های کشوری به‌شکل دادگاه شهرستان، دادگاه منطقه‌ای، دادگاه استان و دیوان عالی کشور ایجاد کرد و بنیادی‌تر از همه اختیار تصمیم‌گیری در این خصوص را که کدام مورد باید در محاکم شرع و کدام مورد در دادگاه‌های مدنی رسیدگی شود، به‌حقوقدانان جدید تفویض کرد.

در این میان رضا شاه از حضور روحانیون در مجلس ملی به‌شدت کاست و تعداد آنان از ۲۴ نفر در مجلس دهم نیز کاهش یافت و رویه و رسم دیرین بست‌نشینی در اماکن مقدس را کنار گذاشت، تظاهرات عمومی در عید قربان و مراسم زنجیرزنی و قمه‌زنی در ماه محرم را ممنوع و شبیه‌خوانی و تعزیه‌داری در سوگ شهادت امام حسین (ع)

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷

را محدود کرد. علاوه بر این درهای مساجد اصفهان را به روی گردشگران خارجی گشود، صدور روایید برای متقاضیان زیارت مکه، مدینه، نجف و کربلا را متوقف کرد، دستور داد حرمت شرعی کالبد شکافی را در دانشکده پزشکی نادیده بگیرند، مجسمه‌های خود را در میدانی اصلی شهرها بر پا کرد و نمایان‌تر از همه در سال ۱۳۱۸ فرمان تصرف کلیه موقوفات مذهبی را صادر کرد. در نتیجه، روحانیون نفوذ خود را نه تنها در سیاست بلکه در امور حقوقی، اجتماعی و اقتصادی نیز از دست دادند.^(۳۱)

در ارتباط با بورژوازی شهری با استناد به شواهد تعداد قابل توجهی از بازرگانان بازار را رها کردند و به صنایع و انحصارها روی آوردند و با این اقدام به‌درون شیوه تولید سرمایه‌داری پرتاب شدند. عده زیادی که در بازار باقی ماندند هم به‌فعالیت در مقیاس اندک ادامه دادند و بی‌تردید بر اثر روندهای کلی شیوه تولید خرده کالایی این دوره آسیب دیدند. بعضی نیز به‌ناچار شغل تجارت را رها کردند. همه کسانی که از شهری به‌شهر دیگر سفر می‌کردند به‌مجزر دولتی نیاز داشتند، بنابراین سایه دولت هیچ‌جا از سر این بخش کم نمی‌شد.

در سطح سیاسی، اصناف بیش از هر زمان دیگری در گذشته تحت کنترل دولت بودند، پلیس محلی آنها را موظف کرده بود تا از پیش گزارش جلسه‌های خود را به پلیس بدهند تا ناظری به‌جلسه بفرستد. از بعد فرهنگ سیاسی، بازار دژ حمایت از اسلام و احتمالاً کانون نارضایتی فزاینده از دولت بود، اما بنا بر ملاحظات امنیتی این قبیل مسائل علنی نبوده و ارزیابی دامنه آنها دشوار است. کسبه خرده پا ظاهراً چندان علاقه‌ای به‌شاه نداشتند و یادآوری خاطره مشارکت قهرمانانه‌شان در انقلاب مشروطیت نیز آنان را در این بی‌علاقگی مصرّ می‌ساخته است.^(۳۲)

در ارتباط با طبقه متوسط جدید دوره رضا شاه باید گفت که عمده‌ترین بخش این طبقه، دیوان‌سالاران بودند. در واقع در ایران، دیوان‌سالاری از آغاز حاکمیت سلسله پهلوی گسترش یافت و این گستردگی مترادف بود با افزایش اقتدار دولت و تمرکز قدرت در نزد شاه. به‌ویژه از لحاظ سیاسی دیوانیان علاوه بر اینکه تشکیل‌دهنده مبنای قدرت اجتماعی دولت بودند، بعضاً به‌عاملی برای صعود و استقرار آن بر جامعه و استقلال نسبی دولت از جامعه تبدیل شده بودند. اصولاً چون طبقه متوسط جدید یک طبقه متجانس نیست، از اینرو فاقد ایدئولوژی مستقل و منافع طبقاتی معین و تعریف شده است. از طرف دیگر چون اعضای طبقه جدید دارای پایگاه اجتماعی مختلفی هستند، این امر مانع از تشکیل طبقه‌ای مستقل در برابر کنش‌های سیاسی گردیده است. این خصوصیت نوعی دوگانگی در درون خود دارد، از یکسو (این طبقه به‌عنوان نیروی کنترل‌کننده مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد) و از سوی دیگر تحت شرایط انقلابی تا حد زیادی از خود انسجام سیاسی نشان می‌دهد و چه‌بسا به‌صفت انقلاب و انقلابیون می‌پیوندند.^(۳۳)

در واقع اگرچه رفتار رضا شاه نفرت شدیدی در میان طبقه متوسط سنتی برانگیخت، اما در میان طبقه متوسط جدید احساسات مبهمی ایجاد کرد. از یکسو، در بین روشنفکران نسل جوانتر مخالفت انفعالی را باعث شد و از سوی دیگر، حمایت پر شور نسل مسن‌تر روشنفکران را نخست جلب کرد و سپس از دست داد. این کار کشته‌های جنگ داخلی، که نتوانسته بودند در دوره تجزیه داخلی مردم را به‌حرکت در آورند، در آغاز، از برقراری نظم جدید - به‌ویژه مهار کردن قبایل، غیرمذهبی ساختن جامعه و ایجاد تمرکز دولتی حمایت کردند اما در اوایل دهه ۱۳۱۰

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷
صفحه ۵۰

که شاه موافقتنامه نامطلوب نفتی را امضا کرد - در انباشتن ثروت حریص‌تر شد - با هزینه‌های نظامی‌اش تورم را گسترش داد، و با ممنوع ساختن تمامی احزاب سیاسی، از جمله احزاب اصلاح‌طلب قدرت را شخصاً قبضه کرد، شور و شوق‌شان به یأس گرایید، تا سال ۱۳۱۶، فقط معدودی از اصلاح‌طلبان قدیم هنوز در عرصه اجتماعی حضور داشتند.

علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری، احتمالاً با پیش‌بینی آنکه مغضوب یا کشته شود، خودکشی کرد. سیدحسین تقی‌زاده، مقام سفارت خود در پاریس را از دست داد و از بازگشت به ایران عذر خواست. سلیمان اسکندری پس از کوتاه زمانی حکومت کرمان، در سال ۱۳۰۶ بازنشسته شد. محمد فرخی، شاعر بزرگ حزب سوسیالیست، در بیمارستان زندان درگذشت. سید محمد تدین که در حزب تجدد و مبارزه برای جمهوری نقش مهمی ایفا کرده بود - شکایت کرد که بودجه کمی به وزارت فرهنگ او و بودجه بیشتری به وزارت جنگ اختصاص داده شده است - از کابینه اخراج و زندانی شد. علی دشتی، نویسنده معروف روزنامه شفق سرخ، از سال ۱۳۰۱ حامی رضا شاه بود خود را از مصونیت پارلمانی محروم دید و در یک آسایشگاه دولتی بازداشت شد. سید احمد کسروی نیز به فاصله کمی پس از صدور رأی به نفع تعدادی زمیندار خرده‌پا که شاه املاکشان را تصرف کرده بود، از حق قضاوت محروم گشت. اما نسل جوانتر روشنفکران، رضا شاه را چندان قابل تحسین نمی‌یافتند. این نسل او را نه وطن‌پرست، که قزاقی می‌دید تربیت شده روس‌های تزاری و به قدرت رسیده توسط انگلستان، نه منجی ملت، بلکه خودکامه‌ای تقویت‌کننده طبقات زمیندار محافظه‌کار. روشنفکران مخالف در اروپا کنگره ویژه‌ای در کلن تشکیل دادند و خواستار آزادی کلیه زندانیان سیاسی و تشکیل جمهوری شدند و رضا شاه را به‌عنوان آلت‌دست امپریالیسم انگلیس محکوم کردند.^(۲۴)

در واقع همان‌گونه که ریچارد کاتم^۱ می‌گوید: روشنفکران از برنامه غیردینی و صنعتی کردن کشور توسط رضا شاه و نوعی سوسیالیسم او حمایت می‌کردند، اما با روش دیکتاتور و گرایش‌های شبه‌فاشیستی‌اش موافق نبودند.^(۲۵) عهد رضا شاه شاهد ظهور طبقه کارگر صنعتی ناراضی نیز بود. دستمزد نازل، ساعات کار زیاد، مالیات‌های سنگین، انتقال اجباری کارگران به منطقه مالاریاخیز مازندران و شرایط کار که به‌گفته یک سیاح اروپایی «عملاً به‌بردگی شباهت داشت» همگی موجب نارضایتی وسیع در بخش صنعت شده بود. از آنجا که اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۳۰۵ ممنوع شده بود، یازده هزار کارگر در صنعت نفت برای دستمزد بیشتر، هشت ساعت کار، مرخصی سالانه با استفاده از حقوق، خانه سازمانی و رسمیت اتحادیه اعتصاب کردند. پنج تن از رهبران اعتصاب تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند.

در اواخر سال ۱۳۱۰، فقط دو سال پس از تکمیل راه‌آهن سراسری ایران، هشتصد کارگر راه‌آهن شرکت‌کننده در اعتصاب تا سال ۱۳۲۰ در زندان بودند. کنسول انگلیس در تبریز وضعیت کلی کار را این طور خلاصه می‌کند: «ما در مرحله گذار از کهنه به نو هستیم. کارگر ارتباط شخصی‌اش با کارفرمایش و بسیاری از احساس غرور خود برای تولید تمام شده را از دست می‌دهد. هنوز پیش‌بینی‌های متناسبی برای آسیب‌دیدگی در هنگام کار و یا بیکاری وجود ندارد تا جایگزین مسئولیت اخلاقی کارفرمای نوع قدیم شود. حکومت ساختاری را برانداخته است بی‌آنکه چیزی به‌جایش بنا کند. رضا شاه، احتمالاً به‌نحو خطرناکی، الهه را از عرصه اقتصاد حذف کرده و به‌جای آن خود را

نتیجه گیری

همان گونه که در بررسی رابطه دولت و طبقات اجتماعی نشان داده شد، ساختار سیاسی دولت مطلقه پهلوی در تعامل با فرهنگ سیاسی تابعیت مانع از تکوین ساختار طبقاتی متناسب با شرایط جدید در ایران گردید. در واقع همان گونه که گفتیم فرهنگ سیاسی یا نگرش های گروه های حاکم در ایران معایر با مشارکت و رقابت نیروهای سیاسی در فضای سیاسی جامعه بوده است. یکی از صاحب نظران توسعه سیاسی در همین ارتباط معتقد است که اگر درس اعتماد سیاسی، پیش از پیدایش و افزایش تقاضا برای مشارکت، فراگرفته نشود، چنین تقاضاهایی احتمالاً موجب ایجاد تنش و چندپارگی سیاسی می گردد. در واقع می توان گفت که فرهنگ سیاسی در صورتی که از قید و بندهای دست و پاگیر ساخت قدرت مطلقه آزاد شود - به ویژه در شرایط جامعه مدرن که در معرض تحولات فرهنگی متنوع قرار دارد - چه بسا متحول شود و مستعد مشارکت و رقابت در سیاست گردد. رابطه اساسی میان فرهنگ سیاسی تابعیت و ساخت قدرت مطلقه در ایران، رابطه بازتولید متقابل بوده است. ساخت قدرت کوشیده تا برای تحکیم خود، بخش سنتی فرهنگ سیاسی را بازتولید کند و در مقابل، رواج این فرهنگ سیاسی پشتوانه عملکرد ساخت قدرت را تشکیل می داده است. (۳۷)

در واقع می توان گفت دولت مدرن در ایران همانند جامعه از ساختاری تشکیل شده بود که جنبه های مادی آن سنتی و ابعاد هنجاری و ذهنی آن مدرن بود. مرور تاریخ به ما نشان خواهد داد که اولین سال های تشکیل دولت مدرن در ایران در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ م قارن بود با اوج گیری ناسیونالیسم لیبرال در خاورمیانه، رضا شاه و اتاتورک هم زمان با یکدیگر در چهارچوب یک دولت مطلقه نوساز اصلاحاتی را آغاز کردند که هدف آن تضعیف ساختارهای سنتی و تقویت ساختارهای مدرن بود. گسترش بوروکراسی دولتی، ایجاد ارتش منظم، تغییر نظام آموزشی و تبلیغات ایدئولوژیک از جمله اقداماتی بودند که در این راستا صورت گرفتند. اما علیرغم این اقدامات طبقات جدیدی که در اثر این نوسازی ایجاد شدند، به دلیل خصلت مطلقه ساختار سیاسی و تبلیغ فرهنگ تابعیت و انقیاد هرگز استقلال عمل واقعی در چهارچوب نظام سیاسی جدید نیافتند. در واقع رضا شاه با نابودی و تضعیف طبقات سنتی سعی کرد راه را برای توسعه اقتدارگرایانه خود مهیا نماید، اما از سوی دیگر با کنترل شدید طبقات جدید از سازماندهی و مشارکت آنان نیز در فعالیتهای سیاسی مستقل جلوگیری نمود و تنها به طور غیررسمی اعضای برگزیده سیاسی قادر بودند انجمن های کم رنجی از قبیل دوره ها یا خانه های مخفی فراماسونری تشکیل دهند.

در نهایت می توان گفت با نوسازی اقتصاد و جامعه در قالب دولت مدرن در ایران، تنها مانع عمده در تحول فرهنگ سیاسی به سمت مشارکت طبقات و نیروهای اجتماعی در عرصه فعالیت های سیاسی و اجتماعی و شکل گیری یک نظام طبقاتی کارآمد و پویا همان ساختار قدرت سیاسی بوده است.

پی نوشت‌ها:

- ۱- بشیریه، حسین، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*، مؤسسه نشر علوم نوین، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۵.
- ۲- بشیریه، حسین، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، مؤسسه نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۱، ص ۶۵.
- ۳- همان، صص ۶۷ - ۶۶.
- ۴- پیشین، صص ۶۹ - ۶۸.
- ۵- ازغندی، علیرضا، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، نشر قومس، تهران، ۱۳۸۵، ص ۳۶.
- ۶- موتقی، احمد، *نوسازی و اصلاحات در ایران*، نشر قومس، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۰۰.
- ۷- همان، ص ۲۰۲.
- ۸- آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۴، ص ۱۳۷.
- ۹- بشیریه، حسین، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*، پیشین، ص ۳۶.
- ۱۰- همان، ص ۳۶.
- ۱۱- پیشین، ص ۳۷.
- ۱۲- ازغندی، علیرضا، پیشین، ص ۲۳۴.
- ۱۳- ازغندی، علیرضا، *بازیگران رسمی قدرت سیاسی، فصلنامه خاورمیانه*، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴، ص ۹۶۴.
- ۱۴- افضلی، رسول و دیگران، *دولت مدرن در ایران*، انتشارات دانشگاه مفید، قم، ۱۳۸۶، صص ۲۳۳ - ۲۲۷.
- ۱۵- فوران، جان، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۸۲، صص ۲۴۲ - ۲۴۰.
- ۱۶- همان، صص ۳۴۵ - ۳۴۳.
- ۱۷- آبراهامیان، یرواند، پیشین، ص ۱۳۷.
- ۱۸- فوران، جان، پیشین، ص ۳۵۰.
- ۱۹- همان، صص ۳۵۷ - ۳۵۶.
- ۲۰- ازغندی، علیرضا، *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، نشر قومس، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۹.
- ۲۱- آبراهامیان، یرواند، پیشین، ص ۱۳۸.
- ۲۲- فوران، جان، پیشین، ص ۳۵۶.
- ۲۳- ازغندی، علیرضا، پیشین، صص ۵۱ - ۵۰.
- ۲۴- آبراهامیان، یرواند، پیشین، صص ۱۴۱ - ۱۴۰.
- ۲۵- فوران، جان، پیشین، ص ۳۵۷.
- ۲۶- آبراهامیان، یرواند، پیشین، ص ۱۴۷.
- ۲۷- بشیریه، حسین، پیشین، ص ۳۹.
- ۲۸- قهرمانپور، رحمان، *عوامل مؤثر بر تحرک طبقاتی در ایران*، *دانشنامه حقوق و سیاست*، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات، شماره اول، سال اول، زمستان ۱۳۸۳، صص ۱۲۴ - ۱۲۳.

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷

نشر
حقوق

دانشنامه حقوق و سیاست
شماره ۹، پاییز ۱۳۸۷

شماره ۹